



تأمین نقدینگی

بحث در راه کارهایی بود که برای تأمین نقدینگی وجود دارد که گفته شد راه کارهایی برای این مقصود بیان شده اند یا حداقل مبانی آن در کتب فقهی بیان شده است، که قابل بررسی است، ۴ راه کار را بررسی کردیم.

راه کار پنجم: تأمین نقدینگی از طریق بیع سلف یا سلم

راه کار پنجم برای تأمین نقدینگی این است که به واسطه بیع سلف یا سلم، این هدف را تأمین کنیم، به این صورت که شخصی که کارخانه دار است - مثلاً - و نیاز به پول دارد ولذا کالایی هم در اختیار ندارد، ولی اگر پول داشته باشد، می تواند پول به دست بیاورد، بنابراین می تواند کالاهایی که در آینده تولید می کند را پیش فروش کند و پول آن را نقداً بگیرد و در زمان خودش بدهی را پرداخت کند، که توضیح تفصیلی آن خواهد آمد.

برای تأمین نقدینگی از طریق بیع سلم، چندین صورت متصور می شود:

صورت اول: تسویه فیزیکی

بیع سلم را به همان روش معمولی که بین مردم رایج است، انجام دهند یعنی کالا را پیش فروش می کند و در زمان سررسید، تسویه فیزیکی می کند، یعنی کارخانه و یا شرکتی که نیاز به پول دارد، کالای خود را پیش فروش می کند و پول نقد دریافت می کند و در موعد مقرر کالا را تحویل می دهد فلذا در این مدت نقدینگی مورد نیاز خود را تأمین کرده است. این طریق برای شرکت های کارآفرین که سرمایه ندارند، راه کار مناسبی است و برای صحت و مشروعیت این نحوه از معامله که سلم رایج و معمولی است، هم اطلاقات ادله همچون أحلّ الله البیع و اوفوا بالعقود شامل بیع سلم می شود و هم ادله خاصه فراوانی وجود دارد یعنی تمام روایات باب بیع سلم، به نوعی صحت و مشروعیت این نوع از بیع را اثبات می کند و به عنوان نمونه به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا بَأْسَ بِالسَّلْمِ فِي الْمَتَاعِ إِذَا وَصَفَتِ الطُّوْلَ وَالْعُرْضَ.^۱

متاعی که می خواهید بفروشید، پیش فروش آن اشکالی ندارد ولی باید مشخصات آن را توصیف کنید تا مجهول نباشد. این روایت دلالت بر مشروعیت بیع سلم دارد و متاع در روایت مطلق است و شامل هر کالایی می شود.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا

^۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ۲۸۳.



بَأْسٍ بِالسَّلْمِ فِي الْحَيَوَانِ وَالْمَتَاعِ إِذَا وَصَفَتِ الطَّوْلَ وَالْعُرْضَ وَ فِي الْحَيَوَانِ إِذَا وَصَفَتْ أَسْنَانَهَا^۱.

بنابراین صورت اول از راه کار پنجم که بیع سلم و تسویه فیزیکی باشد، بدون هیچ شبهه ای مشروع است و بحثی ندارد.

صورت دوم: تسویه نقدی

صورت دوم این است که بیع سلم انجام می‌دهند ولی در موعد مقرر، کالا تحویل نمی‌دهند بلکه تسویه نقدی انجام می‌دهند، که خود این صورت دو قسم می‌شود:

قسم اول: تسویه نقدی به نحو معامله جدید

کالا را پیش فروش می‌کند و پول را نقدی می‌گیرد و علی القاعده از آن جایی که پیش فروش است، ارزان تر می‌فروشد ولی در زمان سر رسید، از خود خریدار آن کالا را گران تر می‌خرد. مثل این که ۱۰۰ ماشین به قیمت هر ماشین ۱۰۰ میلیون تومان فروخته است برای یک سال دیگر ولی در زمان مقرر، هر ماشین را ۱۲۰ میلیون تومان از خود خریدار می‌خرد. که این قسم نیز دو صورت می‌باشد:

صورت اول: با شرط است. در زمانی که بیع سلم انجام می‌دهد، در بیع سلم شرط کرده است که به شرطی بیع سلم انجام می‌دهم که در زمان تحویل کالا به خود فروشنده، به قیمتی گران تر بفروشد (چه خریدار شرط کرده باشد و چه فروشنده شرط کرده باشد و چه هر دو شرط کرده باشند)

صورت دوم: بدون شرط است.

لکن در هر دو صورت، در سر رسید تسویه نقدی می‌شود به نحو معامله و خرید و فروش انجام می‌شود (چه با شرط و چه بدون شرط).

قسم دوم: وفای به دین به قیمت روز

در سر رسید تسویه نقدی می‌کنند ولی نه به صورت معامله جدید بلکه به این صورت که:

۱۰۰ ماشین به صورت بیع سلم به طرف مقابل به قیمت، هر ماشین ۱۰۰ میلیون تومان می‌فروشد، ولی بعد از یکسال که باید وفای به دین کند و دین او، ۱۰۰ ماشین است ولی او وفای به قیمت می‌کند و دینش را به قیمت روز وفا می‌کند و عوض این که کالا به او بدهد، پول کالا را به او می‌دهد یعنی از باب وفای به دین و ادای بدهی، قیمت آن کالا را به او می‌دهد. که این قسم نیز دو صورت دارد:

صورت اول: در ضمن پیش فروش و معامله سلم، شرط می‌کنند، یعنی در بیع سلم، شرط می‌کند که در زمان سر رسید، وفای به دین را به قیمت روز، انجام دهد.

صورت دوم: در ضمن بیع سلم، شرط نمی‌کنند ولی در موعد مقرر، این کار را انجام می‌دهد.

^۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۲۸۶.



بررسی مشروعیت صور مختلف صورت دوم بیع سلم

اگر ما باشیم و عمومات و اطلاعات باب معاملات، ظاهراً در هیچ یک از صور و اقسام، مشکلی وجود ندارد و همگی مشروع می‌باشند، به عبارت دیگر:

صورتی که دو بیع وجود داشته باشد، هر دو مشمول «اوفوا بالعقود - احلّ الله البيع» می‌باشند و صحیح می‌باشند و حتی اگر در ضمن بیع اول شرط شده باشد که بیع دوم انجام شود، مشمول «المؤمنون عند شروطهم» می‌باشد و لذا از این جهت نیز مشکلی ندارد.

در صورت دیگری که از باب وفای دین به صورت قیمت روز می‌باشد، بیع اول مشکلی ندارد و چه شرط شده باشد و چه شرط نشده باشد، مشمول «اوفوا بالعقود - احلّ الله البيع» می‌باشد (در صورت وجود شرط مشمول «المؤمنون عند شروطهم» می‌باشد) و لذا بیع اول صحیح می‌باشد و ادله ادای دین شامل این صور نیز می‌شود یعنی می‌توان دین را به صورت کالایی که مدیون هستیم پرداخت کنیم و یا پول آن را پرداخت کنیم و لذا در صورتی که هر دو راضی هستند که دین به صورت نقدی، پرداخت شود، با پرداخت نقدی، ذمه بدهکار بری می‌شود، زیرا که در ادای دین لازم نیست که حتماً ادای دین به صورت عین باشد، بلکه می‌توان قیمت کالا را به طلبکار تحویل داد.

فلذا از حیث عمومات و اطلاعات مشکلی در مشروعیت این راه کار نداریم ولی باید بحث شود که از حیث ادله خاصه، مانع و مشکلی برای مشروعیت این راه کار وجود دارد یا خیر؟

روایات دو دسته هستند، یک دسته از روایات فی الجملة حاکی از مشروعیت و صحت هستند (که البته نسبت به صحت تمام صور یا تنها برخی صور باید بررسی شود) و دسته دیگر از روایات دلالت بر عدم جواز این نحو از بیع سلم است (چه با شرط و چه بدون شرط).

ادله دال بر جواز

برخی از این روایات در مباحث گذشته در بیع قبل از قبض مطرح کردیم و لذا آن‌ها را مختصرتر در این جا بیان می‌کنیم.

روایت اول: مرسله ابان

وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابَّانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُسَلِّمُ الدَّرَاهِمَ فِي الطَّعَامِ إِلَى أَجَلٍ فَيَحِلُّ الطَّعَامُ فَيَقُولُ لَيْسَ عِنْدِي طَعَامٌ وَ لَكِنْ أَنْظِرْ مَا قِيمَتُهُ فَخُذْ مِنِّي ثَمَنَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ^۱.

^۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۰۵.



وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ كَاللَّي قَبْلَهُ^۱. (یعنی و رواه الشيخ باسناده عن احمد بن محمد عن ابن ابی عمیر ...)

بررسی سندی

این روایت را قبلاً بررسی نموده ایم^۲ و مشکل سندی روایت تنها در ارسال آن است، زیرا که سند مرحوم کلینی همگی از اجلاء و ثقات می‌باشند و سند مرحوم شیخ نیز مشکلی ندارد، البته احمد بن محمد در این سند مطلق آمده است فلذا طریق شیخ در مشیخه به ایشان با مشکل مواجه است ولی طریق شیخ در فهرست معتبر است زیرا که چه «احمد بن محمد بن عیسی» باشد و چه «احمد بن محمد بن خالد» باشد، راه تصحیح دارد، علاوه بر این که می‌توانیم سند شیخ را تعویض کنیم به طریقی که به تمامی روایات و کتب «محمد ابن ابی عمیر» دارد و بنابراین تا این جای سند تصحیح می‌شود.

ابان بن عثمان نیز از اجلاء و ثقات است.

ولی با توجه به این که گفته شده است «بعض اصحابنا» روایت مرسله می‌شود مگر این که حداقل یکی از مبانی زیر را پذیرفته باشیم:

۱. «ابان بن عثمان و ابن ابی عمیر» از اصحاب اجماع می‌باشند ولذا مروی عنه این افراد ولو با واسطه، ثقه می‌باشند.
۲. «ابن ابی عمیر» از مشایخ ثلاثه می‌باشد (لا یروی إلا عن الثقة) فلذا مروی عنه های او ولو با واسطه، ثقات می‌باشند.
۳. در این جا مراد از «احمد بن محمد»، احمد بن محمد بن عیسی است و ایشان از ضعفاء روایت نقل نمی‌کند، فلذا او می‌دانسته است که این «بعض اصحابنا» چه کسانی هستند و وثاقت آن ها را می‌دانسته است، فلذا از آن‌ها روایت را نقل کرده است.
۴. این روایت در کافی واقع شده است و روات کافی چه مرسلات و چه غیرمرسلات همگی ثقات می‌باشند.

بررسی دلالی

در این روایت آمده است که: شخصی طعامی را پیش خرید می‌کند ولی وقتی که وقت تحویل طعام می‌رسد، فروشنده می‌گوید که طعام ندارم (مثلاً گندم را پیش فروش کرده است ولی محصول آفت زده است و نابوده شده است) ولذا می‌گوید: محاسبه کنید که قیمت آن کالایی که باید تحویل بدهم، به چه میزان است، تا من ثمن آن را پرداخت کنم.

ظاهر ثمن در عبارت «فَحَذُّ مَنِّي تَمَنَّهُ» این است که در این جا بیع دوم محقق شده است، می‌گوید: قیمت گذاری

^۱ (۳) - التهذیب ۷ - ۳۰ - ۱۲۷، و الاستبصار ۳ - ۷۵ - ۲۵۲.

^۲ در جلسه ۲۱ (۹۸/۱۰/۲۵) درس فقه بورس و اوراق بهادار.



کنید و ثمن آن را از من بگیریید، زیرا که «ثمن» در بیع اطلاق می‌شود.

یعنی حال که کالا برای تحویل ندارم، همان کالایی که بر ذمه من دارید، همان را از شما باز خرید می‌کنم.

امام علیه السلام نیز می‌فرمایند که اشکالی ندارد.

این روایت اطلاق دارد و از این جهت اطلاق دارد که چه شرط شده باشد و چه شرط نشده باشد، البته ممکن است گفته شود که در مقام بیان این جهت نیست و تنها شامل صورتی که شرط باز خرید، نشده است، می‌شود فلذا این صورت را با این روایت تصحیح می‌کنیم و صورتی که شرط وجود دارد، را به واسطه قاعده «المؤمنون عند شروطهم» تصحیح می‌کنیم، زیرا که توسط این روایت، فی نفسه این عمل درست می‌شود ولذا شرط کردن این امر نیز خلاف شرع و مخالف کتاب و سنت نخواهد شد فلذا شرط نیز مشمول المؤمنون عند شروطهم قرار می‌گیرد و تصحیح می‌شود.

پس یا روایت اطلاق دارد و هر دو صورت را شامل می‌شود و یا این که اگر گفته شود روایت اطلاق ندارد و تنها شامل فرض بدون شرط است، می‌گوییم که توسط این روایت، اصل این عمل مشروع می‌شود فلذا شرط کردن این عمل مشروع در ضمن قرارداد پیش فروش، شرط مخالف کتاب و سنت نخواهد بود ولذا مشمول قاعده المؤمنون عند شروطهم می‌شود فلذا لازم الوفا می‌شود.

تنها شبهه ای که در این جا باقی می‌ماند این است که :

این روایت اخصّ از مدّعا است، زیرا که این روایت در موردی می‌باشد که طعام (کالا) موجود نیست و فروشنده نمی‌تواند طعام را تهیه کند ولذا این روایت تنها شامل مواردی می‌شود که کالایی را پیش فروش کرده اند ولی در موعد مقرر، فروشنده آن کالا را ندارد ولی اگر فروشنده، کالا را دارد و نمی‌خواهد بفروشد یا خریدار نمی‌خواهد بخرد، مشمول این روایت خاص نمی‌شود.

جواب:

از این حیث که مورد سؤال این است که طعام وجود نداشته است، کلام امام علیه السلام از این جهت اطلاق پیدا نمی‌کند زیرا که جواب این سؤال را داده‌اند و بیش از این دلالتی ندارد و مشخص نیست که اگر می‌گفت که «کان عنده طعام» ولی با این حال می‌خواهد قیمت آن را پرداخت کند، آیا امام علیه السلام، در این جا نیز می‌فرمودند که اشکالی ندارد؟!

ولی ممکن است که کسی ادعای الغای خصوصیت کند یعنی بگوید که هر چند سؤال از این مورد است ولی فرقی نیست بین این که طعام وجود ندارد و ثمن را پرداخت می‌کند یا این که طعام وجود دارد ولی با این حال، باز خرید می‌کنند. یعنی اگر بیع دوم صحیح است، دیگر داشتن یا نداشتن طعام، تأثیری در صحت یا بطلان بیع نخواهد داشت. (و حتی اگر بیع دوم صحیح نباشد، همچنان می‌گوییم که داشتن یا نداشتن طعام، در این بطلان تأثیری ندارد).

بنابراین اگر کسی از این روایت ادعای خصوصیت بفهمد، می‌تواند به این روایت استناد کند.

ولی اگر کسی بگوید که: اولاً عرف از این روایت اطلاق نمی‌فهمد و ثانیاً احراز تنقیح مناط، مشکل است، بنابراین نه از جهت ثبوتی و نه از اثباتی نمی‌توان الغای خصوصیت کرد. زیرا که علم غیب نداریم و تمامی ملاکات را نمی‌دانیم و شاید خصوصیتی در مقام باشد که ما اطلاعی نداشته باشیم، هر چند در نظر عرف و حکم و بنای عقلاء بین این دو صورت فرقی



نباشد ولی از این مطالب نمی‌توان احراز کرد که از نظر شرعی نیز بین این دو صورت فرقی نیست، زیرا که حاکم در یکی عقلاء و در یکی شارع است فلذا چه بسا احکامشان با یکدیگر متفاوت باشد، پس اگر بخواهیم از این که بین عقلاء بین دو چیز فرقی نیست، کشف کنیم که در نزد شارع نیز فرقی بین این دو نیست، امری مشکل است. پس هر چند این روایت دلالت بر مدعا دارد ولی اخص از مدعا می‌باشد و تنها شامل صورتی می‌شود که کالایی که پیش فروش شده است، موجود نباشد و بخواهند به واسطه بیع دوم، باز خرید کنند، در این صورت مشکلی ندارد.

روایت دوم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَيْصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَسْلَفَ رَجُلًا دَرَاهِمَ بِحِنْطَةٍ حَتَّى إِذَا حَضَرَ الْأَجَلَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ طَعَامٌ وَ وَجَدَ عِنْدَهُ دَوَابَّ وَ مَتَاعاً وَ رَقِيقاً يَجِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ غُرُوضِهِ تِلْكَ بِطَعَامِهِ قَالَ نَعَمْ يُسْتَيِّ كَذَا وَ كَذَا بِكَذَا وَ كَذَا صَاعاً.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى نَحْوَهُ^۱ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ^۲.

بررسی سندی

مرحوم کلینی دو سند به این روایت دارد:

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَيْصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
 ۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَيْصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
- بنابراین مرحوم کلینی از دو طریق این روایت را از صفوان نقل کرده است و لذا اگر گفته شود که وثاقت « مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ » ثابت نمی‌شود، می‌گوییم که سند دیگری که مرحوم کلینی به صفوان دارد، مشکل را برطرف می‌کند و لذا مرحوم کلینی برای این حدیث سند صحیح دارد. (البته به نظر ما مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ که راوی از الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ است، ثقه است). مرحوم شیخ نیز این روایت را از همان کتاب کافی مرحوم کلینی استخراج کرده است و لذا سند همین است. مرحوم صدوق نیز این روایت را به واسطه ی طریقی که به صفوان بن یحیی دارد، نقل کرده است :

^۱ (۵) - الفقیه ۳ - ۲۶۰ - ۳۹۳۹.

^۲ (۶) - التهذیب ۷ - ۳۱ - ۱۳۰، و الاستبصار ۳ - ۷۶ - ۲۵۴.

^۳ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۰۵.



و ما كان فيه عن صفوان بن يحيى فقد روته عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى.^۱

طریق ایشان نیز صحیح است و مشکلی ندارد، زیرا تنها کسی که در این طریق محل کلام است، ابراهیم بن هاشم می باشد که ایشان به نظر ما از اجلاء و ثقات است و شأن او فوق این سخنان است. بنابراین روایت به همه طرق، صحیح است.

بررسی دلالی

شخصی گندم را پیش خرید کرده است ولی در زمان سررسید، فروشنده گندم ندارد و لکن کالاهای دیگری مثل حیوان، عبد و... دارد، آیا خریدار در مقابل گندم و طلبی که از فروشنده دارد کالاهای دیگر بگیرد؟ حضرت می فرمایند که اشکالی ندارد و این گونه بگویند که مثلاً این چهار حیوان را در مقابل ۱۰۰ صاع گندم از شما خریدم. (یعنی معین کند که چه مقدار کالای دیگر در مقابل چه مقدار از کالایی که طلبکار است).

ظهور این فقره از روایت «يُسَمِّي كَذَا وَ كَذَا بِكَذَا وَ كَذَا صَاعاً» بعید نیست که گفته شود که در بیع است، گرچه احتمال دارد که در وفای به دین نیز باشد ولی بعید نیست که ظهور عرفی در بیع داشته باشد. لکن در این روایت بحث از تسویه نقدی به معنای پرداخت پول نمی باشد بلکه بحث از تبدیل کالا به کالا می باشد، یعنی به جای کالا و عینی که فروخته است، کالای دیگری به مشتری می دهد. فلذا از این جهت الغای خصوصیت می کنیم و می گوئیم که فرقی بین متاع، دواب، رقیق و درهم وجود ندارد فلذا حکم درهم و دینار و پول هم همین طور است. اگر کسی قائل به الغای خصوصیت شود، جواز تأمین نقدینگی به این صورت، از این روایت استفاده می شود و لذا می توان کالایی را پیش فروش کرد و سپس تسویه نقدی انجام می دهند.

اشکال

اطلاق این روایت نیز از چندین جهت اشکال دارد:

جهت اول:

مورد این روایت نیز طعامی است که در زمان سر رسید وجود ندارد و لذا شامل موردی که کالا وجود دارد و می خواهند تسویه نقدی کنند، نمی شود.

مگر این که از این جهت نیز الغای خصوصیت شود که گفته شد مشکل است.

جهت دوم:

در این روایت مبادله کالا به کالا رخ داده است و لذا فقط با الغای خصوصیت می توان گفت که شامل درهم و پول و...

نیز می شود.

جهت سوم:

۱. من لا يحضره الفقيه؛ ج ۴؛ ص ۴۴۶.



در این روایت بیان نشده است که در زمان پیش فروش شرط وجود داشته است یا خیر و لذا از این جهت نیز اطلاق ندارد.

البته ممکن است جواب داده شود که روایت در بیان این جهت نیست و لذا این جهت را از اطلاق روایت استفاده نمی‌کنیم بلکه یا بر اساس الغای خصوصیت حکم به صحت در هر دو صورت می‌کنیم و یا به واسطه ادله عامه (اطلاقات و عموماً و قاعده المومنون عند شروطهم) حکم به صحت این نحوه بیع نمائیم.

ولذا اگر تمسک به الغای خصوصیت نکنیم و از ادله عامه کمک نگیریم، این روایت اخص از مدعا می‌شود.

روایت سوم

وَعَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع الرَّجُلُ يُسَلِّفُنِي فِي الطَّعَامِ فَيَجِيءُ الْوَقْتُ وَ لَيْسَ عِنْدِي طَعَامٌ أُعْطِيهِ بِقِيَمَتِهِ دَرَاهِمَ قَالَ نَعَمْ.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ مِثْلَهُ ٢٠٢.

بررسی سندی

این روایت از جهت سندی مشکلی ندارد مگر از ناحیه «سهل بن زیاد» که قبلاً بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که هر چند توثیقات و تضعیفات داشت ولی به نظر ما توثیقات ایشان مقدم است زیرا که به احتمال بسیار قوی منشأ همه تضعیفات ایشان، کلام احمد بن محمد بن عیسی است که «شهد علیه بالغلو و الکذب و اخرجہ من قم الی ری». و از آن جایی که بحث مفصل آن گفته شده است، دو مرتبه تکرار نمی‌کنیم فلذا اگر کسی این جهت را بپذیرد، روایت موثقه می‌شود.

بررسی دلالی

این روایت نیز در مورد پیش فروش طعام است و در وقت سر رسید، طعام وجود ندارد و لذا سؤال کرده اند که آیا می‌شود به قیمت روز، به او درهم بدهم؟ حضرت علیه السلام نیز فرموده‌اند که اشکالی ندارد. البته این روایت نیز از چندین جهت شبهه دارد:

^۱ (۶) - هکذا فی الکافی، و لیس قبله سند بینی علیه، و الظاهر أن روايته عن سهل بن زیاد بالواسطة و هي عدة من أصحابنا «منه».

^۲ (۷) - التهذيب ۷ - ۳۰ - ۱۲۸، و الاستبصار ۳ - ۷۵ - ۲۵۳.

^۳ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۰۶.



۱. این روایت نیز اخصّ از مدعا است، زیرا که گفته شده است که کالای پیش فروش شده، در موعد مقرر وجود ندارد (به همان بیانی که در روایات قبلی گفته شد).
(البته نسبت به اصل طعام نیز نیاز به الغای خصوصیت دارد ولی چون واضح است که طعام خصوصیتی ندارد و به عنوان مثال گفته شده است، این جهت را اشکال نکردیم).
۲. همان طور که قبلاً گفته شد، از جهت مشروط بودن یا نبودن، محل کلام است.
۳. در عبارت « أُعْطِيَ بِقِيمَتِهِ دَرَاهِمٌ » دو احتمال وجود دارد: ادای دین باشد (ادای دین به قیمت) یا بیع جدید باشد؛ البته این جهت را می توان با توجه به ترک استفصال امام علیه السلام تصحیح نمود، یعنی از آن جهت که امام علیه السلام نپرسیدند که منظور شما از این عبارت این است که می خواهید بیع انجام دهید یا می خواهید ادای دین به قیمت کنید؟ ولذا چون نپرسیدند پس مشخص می شود هر کدام که باشد، اشکالی ندارد، مگر این که گفته شود که کلام راوی برای امام (علیه السلام) دو احتمالی نبوده است بلکه واضح و روشن بوده است و برای ما مجمل شده است؛ بنابراین در صورتی که گفته شود که در زمان صدور نیز این کلام دو احتمالی بوده است، می توانیم به ترک استفصال امام علیه السلام، استناد کنیم و بگوییم که این روایت دلالت بر صحت هر دو صورت ادای دین به قیمت و بیع جدید می کند ولی در غیر این صورت نمی توانیم به ترک استفصال امام استدلال کنیم.

روایت چهارم

۱ محمد بن الحسن بإسناده عن الصّفّار عن مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ عَلِيٍّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ رَجُلٌ لَهُ عَلَى رَجُلٍ تَمْرٌ أَوْ حِنْطَةٌ أَوْ شَعِيرٌ أَوْ فُطْرٌ فَلَمَّا تَقَاضَاهُ قَالَ خُذْ بِقِيمَةِ مَا لَكَ عِنْدِي (یا مالک عندی) دَرَاهِمٌ أَمْ يَجُوزُ لَهُ ذَلِكَ أَمْ لَا فَكَتَبَ يَجُوزُ ذَلِكَ عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

وَ عَنْهُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ^۲.

بررسی سندی

بنابراین مرحوم شیخ طوسی برای این روایت دو سند در تهذیب ذکر کرده است:

محمد بن الحسن بإسناده عن الصّفّار عن مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ عَلِيٍّ قَالَ (صفار) با واسطه از علی بن محمد نقل کرده است)

^۱ (۲) - التهذیب ۶- ۲۰۵- ۴۶۹، و آورد صدره فی الحدیث ۱۶ من الباب ۱۹ من أبواب الدین و القرض.

^۲ (۳) - التهذیب ۷- ۴۴- ۱۹۱.

^۳ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۰۸.



محمد بن الحسن بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ (صفار بلا واسطه از علی بن محمد نقل کرده است) حال این که آیا در کلام شیخ سقط رخ داده است یا این که صفار به دو صورت نقل کرده است، هر دو احتمال وجود دارد.

طریق شیخ به صفار، اشکالی ندارد و معتبر است و هم در مشیخه علی التحقیق و نظر مختار ما درست است و هم در فهرست معتبر است و مشکلی ندارد.

صفار نیز از اجلاء و ثقات است.

«محمد بن عیسی» دو نفر محتمل است:

۱. محمد بن عیسی بن عبید یقطینی

۲. محمد بن عیسی بن عبد الله الاشعری (پدر احمد بن محمد بن عیسی اشعری)

و با توجه به راوی (صقار) هر دو شخص محتمل است ولی با توجه به روایت از «علی بن محمد» و این که روایات «محمد بن عیسی بن عبید» بیشتر است و اطلاق «محمد بن عیسی» بر «ابن عبید» بیشتر است، ظن قوی بلکه اطمینان به دست می‌آریم که در این جا مقصود «محمد بن عیسی بن عبید یقطینی» است.

البته هر کدام باشند، به اعتبار حدیث ضربه ای وارد نمی‌شود زیرا که «محمد بن عیسی بن عبد الله الاشعری» وجه من وجوه اشاعره است فلذا حداقل ممدوح است و در مورد «محمد بن عیسی بن عبید یقطینی» همان طور که قبلاً گفته شد: عده ای او توثیق و عده ای او را تضعیف کرده اند ولی منشأ تضعیفات کلام ابن ولید است و کلام ابن ولید دالّ بر تضعیف نیست پس توثیقات مقدّم است.

پس تا اینجا سند مشکلی ندارد.

«علی بن محمد»: سه عنوان برای علی بن محمد، در این طبقه برای ایشان مطرح است:

۱. علی بن محمد القاسانی: شیخ ایشان را در بین اصحاب امام هادی علیه السلام آورده است و تضعیف کرده است^۱:

علي بن محمد القاساني ضعيف أصبهاني من ولد زياد مولى عبد الله بن عباس من آل خالد بن الأزهر

۲. علی بن محمد بن شیرة القاسانی: نجاشی در رجالش آورده است^۲:

علي بن محمد بن شيرة القاساني

(القاشانی) أبو الحسن كان فقيها مكثرا من الحديث فاضلا غمز عليه أحمد بن محمد بن عيسى و ذكر أنه سمع منه مذاهب منكورة و ليس في كتبه ما يدل على ذلك

بنابراین ایشان را احمد بن محمد بن عیسی، تضعیف نموده است.

۳. علی بن شیرة: شیخ در رجالش در بین اصحاب امام هادی علیه السلام ذکر کرده است و توثیق کرده است^۳:

علي بن شيرة ثقة.

^۱ رجال الطوسي / أصحاب أبي الحسن... / باب العين / ۳۸۸

^۲ رجال النجاشي / باب العين / باب علی / ۲۵۵

^۳ رجال الطوسي / أصحاب أبي الحسن... / باب العين / ۳۸۸



برخی تلاش کرده اند که بگویند که این سه عنوان متعلق به یک شخص می‌باشند زیرا که علی بن محمد بن شیره گفته شده است که «شیره» جدّ علی بن محمد است و لذا هم به پدرش که محمد باشد منسوب شده است و هم به جدّش منسوب شده است و گفته شده «علی بن شیره» (مثل این که در مورد علی بن حسن بن فضال می‌گوییم که علی بن فضال) و از طرف دیگر علی بن محمد القاسانی نیز همان است که جدّ او ذکر نشده است. بنابراین اگر هر سه یکی باشند، تضعیف شیخ و احمد بن محمد بن عیسی با توثیق شیخ نسبت به علی بن شیره، تعارض می‌کنند و لذا اگر بگوییم که منشأ تضعیف شیخ نسبت به علی بن محمد القاسانی، «غمز» می‌باشد که مرحوم نجاشی از احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده است و منشأ آن نیز مشخص است زیرا گفته شده است که « ذکر آنه سمع منه مذاهب منکره » پس اعتباری ندارد زیرا که به نظر او مذهبش فاسد بوده و یا مثلاً غالی بوده است، فلذا تضعیفش کرده است، بنابراین تضعیف شیخ نیز که به احتمال قوی به تبع تضعیف احمد بن محمد بن عیسی بوده است، از اعتبار ساقط می‌شود و توثیق شیخ در ذیل علی بن شیره بدون معارض باقی می‌ماند، در نتیجه سند معتبر می‌شود.

لکن این ادعا از ریشه باطل است، زیرا که علی بن شیره‌ای و علی بن محمد القاسانی را شیخ بدون فاصله آورده است: ۵۷۱۳ - ۸ - علی بن شیره
ثقة.

۵۷۱۴ - ۹ - علی بن محمد القاسانی

ضعیف أصبهانی من ولد زیاد مولى عبد الله بن عباس من آل خالد بن الأزهر!

پس دو عنوان در ذیل یک امام علیه السلام آمده اند، بنابراین هر دو از اصحاب امام هادی علیه السلام هستند فلذا این که نسبت اشتباه به شیخ طوسی بدهیم و بگوییم که اشتبهاً گمان کرده است، این دو عنوان، دو شخص مستقل هستند و یکی را تضعیف کرده و یکی را توثیق کرده !! خیلی بعید است.

بنابراین ظاهر بلکه نصّ کلام شیخ این است که دو نفر هستند که یکی ثقه و دیگری ضعیف است. حال اگر بگوییم که علی بن محمد القاسانی که شیخ ذکر کرده است، همان علی بن محمد بن شیره القاسانی است که نجاشی تضعیف کرده است، فلذا این شخص دو تضعیف دارد و توثیقی هم ندارد. و اگر هم بگوییم که این دو نیز متفاوت هستند، تفاوتی ندارد زیرا که هر دو تضعیف دارند.

بنابراین شخصی که در روایت ما وجود دارد مردد بین «علی بن محمد القاسانی» و «علی بن محمد بن شیره القاسانی» می‌شود که چه یکی باشند، چه دو نفر، تفاوتی ندارد زیرا هر دو تضعیف شده اند (یا حداقل توثیق نشده اند)، بنابراین روایت از جهت سندی بدون اعتباری می‌شود.

علاوه بر این اشکال سندی، مشکل دیگر این روایت این است که این روایت مکاتبه است زیرا که در ابتدای روایت آمده است که: كَتَبْتُ إِلَيْهِ.

و مشخص نیست که برای چه کسی نامه را نوشته است و هر چند ظن قوی بلکه اطمینان است که برای امام علیه

۱. رجال الطوسی / أصحاب أبي الحسن... / باب العین / ۳۸۸.



السلام نامه نوشته است ولی جای طرح این اشکال وجود دارد که شاید نامه برای غیر معصوم (یکی از فقها) بوده است.

بررسی دلالی

مفاد روایت چنین است: شخصی از شخص دیگر خرما یا گندم یا جو یا پنبه طلبکار است، و وقتی از بدهکار می خواهد طلب خود را درخواست می کند تا بدهکار کالایی را که بدهکار هست، تحویل بدهد؛ به او می گوید که قیمت کالایی که بدهکار هستم را بگیر.

در این روایت بخلاف روایت قبلی بحث از این نیست که طعام یا مبیعی که بدهکار بوده است، موجود نیست بلکه اطلاق دارد و امام علیه السلام نیز نپرسیدند که آن کالا را دارد یا نه، بلکه بدون استفصال فرمودند که اشکالی ندارد. بنابراین روایت از این جهت که کالا موجود باشند یا نباشد، اطلاق دارد.

و همچنین در مورد سوال نیز هر دو احتمال وجود دارد یعنی ممکن است قیمت را به عنوان بیع جدید بدهند و ممکن است قیمت را به عنوان وفای دین به قیمت، پرداخت کنند و امام علیه السلام از این جهت نیز استفصال نکرده اند بنابراین روایت از این جهت نیز اطلاق دارد.

همچنین از جهتی دیگر نیز روایت اطلاق دارد و آن این که مورد و سؤال راوی اختصاصی به بیع سلم ندارد و چه بسا مربوط به چیز دیگری باشد مثل این که خرماهای طرف مقابل را تلف کرده است و لذا ضامن است، بنابراین سوال در مورد مطلق بدهی است «رَجُلٌ لَهُ عَلَى رَجُلٍ تَمْرٌ أَوْ حِنْطَةٌ أَوْ شَعِيرٌ أَوْ قُطْنٌ» و امام علیه السلام نیز نپرسیدند که معامله پیش فروش بوده است یا بدهی سبب دیگری داشته است، و به صورت مطلق فرموده اند که جایز است. بنابراین از ۳ جهت اطلاق دارد و از حیث دلالت بسیار خوب است ولی از حیث سند مشکل دارد.

بنابراین هر چند روایات خاصه مربوط به پیش خرید و باز خرید، مشکل سندی یا دلالی (اخص از مدعا بودند) داشتند ولی عمومات و اطلاقات باب معاملات دلالت بر صحت این راه کار برای تامین نقدینگی می کنند. ولی این که روایات معارض وجود دارد یا خیر، ان شاء الله در جلسه بعد.